



# تمنای سحر

غزلیات عاشقانه

شاعر: محمد امین دولتی

سرشناسه

: دولتی، محمدامین، ۱۳۷۶ -

عنوان و نام پدیدآور : تمنای سحر: غزلیات عاشقانه / شاعر محمدامین

دولتی.

مشخصات نشر

: تهران: سلمان آزاده، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری

: ۹۲ ص. ۵۴/۱۴×۲۱/۵ سم.

شابک

: ۳۰۰۰۰۰ ریال 9-50-5357-600-978:

وضعیت فهرست نویسی : فیا

: چاپ قبلی: تایماز، ۱۳۹۶.

ادداش

: شعر فارسی -- قرن ۱۴

موضوع

: Persian poetry -- 20th century

موضوع

PIR ۸۳۴۳ ۱۳۹۷ ۸ ت ۳۶ و /

رده بندی کنگره

۸۳۴۳

رده بندی دیویی

: ۵۴۹۳۶۴۹

شماره کتابشناسی ملی

تمنای سحر: غزلیات - شقانه

محمدامین دولتی

انتشارات سلمان آزاده

چاپ اول ۱۳۹۷ - تیراژ ۵۰۰

بها: ۳۰ هزار تومان

مرکز پخش: ۲۲۸۶۹۲۱۷

iranth.com

|         |                     |
|---------|---------------------|
| ۱۲..... | رور و پروانه.....   |
| ۱۳..... | یب و درخت.....      |
| ۱۴..... | روارید و صدف.....   |
| ۱۵..... | مع و پروانه.....    |
| ۱۶..... | گ و شبنم.....       |
| ۱۷..... | ریاقه و نیلوفر..... |
| ۱۸..... | ه و شبتاب.....      |
| ۱۹..... | ست و عارف.....      |
| ۲۰..... | ف و مهتاب.....      |
| ۲۱..... | ج و صخره.....       |
| ۲۲..... | صدک و بید.....      |
| ۲۳..... | لی و قالیباف.....   |
| ۲۴..... | نجه و باران.....    |
| ۲۵..... | غابی و برکه.....    |
| ۲۶..... | ست و شراب.....      |
| ۲۷..... | سمان و ستاره.....   |
| ۲۸..... | بل و چنار.....      |
| ۲۹..... | وزه و کوزه گر.....  |
| ۳۰..... | هی و مرجان.....     |
| ۳۱..... | ناری و قفس.....     |
| ۳۲..... | پایرک و چراغ.....   |
| ۳۳..... | ورشید و ابر.....    |
| ۳۴..... | ر و خاک.....        |

|         |                        |
|---------|------------------------|
| ۵.....  | باد و بادبادک.....     |
| ۶.....  | زمستان و بهار.....     |
| ۷.....  | تیر و کمان.....        |
| ۸.....  | درخت و تیر.....        |
| ۹.....  | کارد و پنیر.....       |
| ۱۰..... | کشتی و اقیانوس.....    |
| ۱۱..... | سمک و تیغ.....         |
| ۴۲..... | گل و شمشیر.....        |
| ۴۳..... | عشق و دده‌انگی.....    |
| ۴۴..... | سعادت و تیرد و زی..... |
| ۴۵..... | دوک و جولا.....        |
| ۴۶..... | باران و کویر.....      |
| ۴۷..... | طوفان و درخت.....      |
| ۴۸..... | سرو و مهتاب.....       |
| ۴۹..... | بذر و جوانه.....       |
| ۵۰..... | زنبور و گلشن.....      |
| ۵۱..... | شاخه و بلبل.....       |
| ۵۲..... | برگ و درخت.....        |
| ۵۳..... | کبوتر و کلاغ.....      |
| ۵۴..... | کاکتوس و آب.....       |
| ۵۵..... | عقل و دل.....          |
| ۵۶..... | طلا و مس.....          |
| ۵۷..... | شاخه و تندباد.....     |
| ۵۸..... | قلم و مرکب.....        |
| ۵۹..... | ساحل و دریا.....       |
| ۶۰..... | ملائکه و ملک.....      |
| ۶۱..... | لنج و ماهی.....        |

|         |                      |
|---------|----------------------|
| ۶۳..... | رض و ملکوت.....      |
| ۶۴..... | لبرگ و ساقه.....     |
| ۶۵..... | کستان و انگور.....   |
| ۶۶..... | شق و جفا.....        |
| ۶۷..... | غ و باغبان.....      |
| ۶۸..... | نچه و بوستان.....    |
| ۶۹..... | لمت و سحر.....       |
| ۷۰..... | مکوفه و درخت.....    |
| ۷۱..... | شت و صبا.....        |
| ۷۲..... | دبان و طناب.....     |
| ۷۳..... | اشاک و گستان.....    |
| ۷۴..... | هاب و زمین.....      |
| ۷۵..... | مک و دیده.....       |
| ۷۶..... | ویان و چنار.....     |
| ۷۷..... | وه و رنگین کمان..... |
| ۷۸..... | هی و گربه.....       |
| ۷۹..... | بستگی و فراغ.....    |
| ۸۰..... | یاچه و آسمان.....    |
| ۸۱..... | یا و جویبار.....     |
| ۸۲..... | له و پروانه.....     |
| ۸۳..... | ینه و دل.....        |
| ۸۴..... | اخه و اره.....       |
| ۸۵..... | ستان و آهو.....      |
| ۸۶..... | له و گستان.....      |
| ۸۷..... | ندن و یاقوت.....     |
| ۸۸..... | دخانه و سنگ.....     |
| ۸۹..... | ضییض و افلاک.....    |
| ۹۰..... | نای سحر.....         |

# پیشگفتار

همواره همین بوده ، نه فقط برای انسان ها بلکه برای تمامی موجودات و مخلوقات همین بوده است. شب همیشه معنایی از خوف و ترس داشته ، با غروب خورشید و طلوع ظلمت یک امپراتوری ترسناک آغاز می شود ... « امپراتوری شب » .

با آمدن شب جانوارن به لانه و انسان ها به خانه هایشان می روند، تلاش و تکاپوی که در روز می کردند پایان می یابد و حال نوبت انتظار برای صبح است و طلوعی دوباره از جلوه پرنور خورشید.

هر چه ساعت ها بیشتر می گذرند و به دل شب نزدیک تر می شویم ، این ترس بیشتر می شود. شب به جولان خود ادامه می دهد، می تازاند و تنها و بی رقیب به سلطنت خود ادامه می دهد. کسی نیست ، که در برابر او قرار گیرد و این ظلم را سرنگون کند، اما پایان قصه این غول هولناک با شروع سحر آغاز می شود. اصلاً شاید فلسفه نماز صبح همین فجر است.

فجر نوری کوتاه است که برای بانی های دگر کوه ها و دشت ها را می شود و خدا دلگرمی حضور خود را به مومنان می دهد و می گوید از دل تاریکی ها نترسید که من با شما هستم. بعد از این قیام کوتاه دوباره امپراتوری شب از سر گرفته می شود، تا یک تر و ترسناک تر از قبل . شب به طلوع کوتاه فجر می خندد و آن را تمسخر می کند . نمی داند که فجر آمده بود تا وعده ی سحر را بدهد.

سحر کم کم خود را نشان می دهد و شب را مغلوب خورشید می کند، شب مغرور از قدرت خود از قدرت سحر غافل بود و نمی خواست باور کند که از این پدیده شکست خورده، اما چه باور کند چه نه، سحر با آفتاب در آمیخته اما شب از نیستی و پوچی شتاب می گیرد.

وقتی سحر می آید حیوانات آرام آرام از لانه های خود بیرون آمده و زندگی خود را دوباره از سر می گیرند و به آسمانی نگاه می کنند که تا ساعتی پیش برای در امان ماندن از خشم و غضبش به تنگ لانه های خود پناه آورده بودند.

این داستان نیست که هر روز و هر شب در جریان است و ما خیلی ساده از کنار آن عبور می کنیم. ای کاش ما انسان ها نیز همچون سحر همخانه ای چون آفتاب داشته باشیم و توانمند و بدون ترس در برابر ظلم و ظلمت ها با وجود ناامیدی تمام انسان ها مبارزه کنیم و امیدوار باشیم به روزی که سحر دوباره طلوع کند.